بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

جلوه

مجلهٔ ماهانه

نشریه

جامعه لیسانسیه های دانشکدهٔ
علوم معقول و منقول

«تهران»

صفر ۱۳۶۵ - دی ۱۳۲۵

۱۵ ریال

مطالب مهم این شماره :

اسلام وحکومت ملی		
ذره بیمقدار یا خدای مترلینگ	علمی	۱
شریعتمدار کبیر		
رصدخانه مراجعه	اجتماعی	۱
تاریخ اماکن متبرکه		
ابطال عود ارواح	تاریخی	۱
سبائیه		
واقعه کربلا		
محیط ومذهب		
راه رستگاری		

سال دوم - دوره دوم - شماره پنجم

نویسندگان دوره اول «جلوه»

۱ - محمد حسین ضیائی بیگدلی ۲ - محمد تقی دانش پژوه ۳ - محمد نجفی شریعتزاده ٤ - اسمعیل مرتضی برازجانی ٥ - محمد جواد مشکور ٦ - غلامرضا سمیعی ۷ - محمد زنده نام - ۸ - زین‌الدین کیائی نژاد ۹ - محمد مجتهدزاده ۱۰ - مرتضی مدرسی چهاردهی

جلوه

صاحب‌امتیاز ومدیر: محمدنجفی شریعت‌زاده

جای اداره :
تهران - خیابان فرهنگ - کوچه آزاد
تلفن : ۹۲۳۷
محل تکفروشی : کتابخانه‌ا بن سینا- کتابخانه دانش-کانون‌معرفت -کانون فروزان .

بهای‌اشتراك :
سالانه . . داخله . . . ۱۵۰ ریال
» . . . خارجه . . . دولیره‌انگلیسی
وجه اشتراك باید ضمیمه درخواست باشد

فهرست مندرجات :

موضوع	نویسنده	صفحه
اسلام و حکومت ملی	م . شریعت زاده	۲۲۵
ذره بی‌مقدار یا خدای مترلینك	حسن فضائلی	۲۲۹
کمونیسم در اسلام	م . پدر	۲۳٤
شریعتمدار کبیر	مرتضی مدرسی چهاردهی	۲۳۵
استقبال از شعر رودکی (شعر)		۲٤۰
رصدخانه مراغه	مدرسی زنجانی	۲٤۱
محتسب ومست (شعر)		۲۵۲
تاریخ اماکن متبرکه	حسین عمادزاده	۲۵۳
ابطال عود ارواح	محمد تقی نوری رضوی	۲٦۱
سبائیه	محمد جواد شکور	۲٦٦
واقعه کربلا	عبدالله ثقة‌الاسلامی	۲۷۰
محیط و مذهب	م . پدر	۲۷۵
راه رستگاری	زین‌الدین کیائی‌نژاد	۲۷۸

جلوه

سال دوم — دی ماه ۱۳۲۴ — شمارهٔ پنجم

بقلم :مدیر مجله

اسلام وحکومت ملی

مسئلهٔ حکومت ملی از قدیم مورد نظر و توجه عده‌ای از متفکران‌و دانشمندان بوده و بشراز قدیمترین زمان در عالم‌خیال و تصور نقشهٔ ایجاد چنین حکومتی را طرح میکرد. چنانچه فلاسفه قدیم یونان مانند سقراط و افلاطون‌و ارسطو ضمن تحقیقاتی که درانواع واشکال مختلفهٔ حکومت‌بعمل آوردند، حکومت ملی‌را بر سایر اشکال حکومت ترجیح دادند و مزایا و محسنات زیادی‌برای آن ذکر کرده‌اند. جز اینکه افلاطون‌معتقد بودبهترین شکل حکومت، حکومت فیلسوفان است و عقیده داشت که اگر کار های مملکت دردست یك فیلسوف ویا چند فیلسوف باشد بهتر اداره خواهدشد.

اما این عقیده موردپسند طرفداران حکومت ملی واقع نشدوایرادی که نسبت بآن کرده‌اند این است که حکومت فیلسوفان اگر بر اساس آراء عمومی‌وتمایل‌اکثریت مردم روی‌کارآید ، این‌همان حکومت ملی است ۰و هرگاه ناشی از زورو تحمیل برافکار عمومی‌باشد، چنین‌حکومتی که پایه‌اش روی خودمختاری ودیکتاتوری‌است ، هیچوقت نمیتواند در قلوب مردم‌نفوذ کند و رهبری صدیق‌و سودمندبرای ملت‌باشد۰ پس عالیترین نوع حکومت

آنست که مولود ارادهٔ عمومی و ناشی از تمایل قلبی مردم باشد.

نظیر این عقاید و افکار در آثار و نوشتجات فلاسفهٔ قدیم یونان بسیار است اما از حدود کلیات و تصورات ساده بیرون نیست، باین معنی که فلاسفهٔ قدیم یونان با همهٔ اندیشه‌های دقیق خود هیچگونه اصول عملی برای ایجاد یك حکومت ملی بدست نداده اند و بهمین جهت میتوان گفت که تا قبل از ظهور اسلام بشر موفق نشده است عملا بمفهوم واقعی وحقیقی حکومت ملی برسد و از مزایای آن بهره‌مند شود.

چنانچه اکثر و شاید تمام حکومت های اعصار قبل از اسلام از نوع حکومت مستبده و یا نزدیك باستبداد بوده یعنی مظاهر سه گانه حکومت «قوه مقننه. قضائیه .مجریه» نوعا در اختیار یك یا چند نفر بوده و اکثرا اراده شخص واحد حاکم بر جمیع ارادات و در فوق آنها قرار داشت که بمیل خود هم وضع قانون میکرد و هم آن را مجری میساخت.

اصولا باید دانست که وجود یك حکومت ملی آنقدر ها سهل و ساده نیست که هر اجتماعی بتواند آن را بمفهوم واقعی وجود آورد . هزاران اشکال ممکن است در عمل پیش آید که یکی را نمیتوان قبلا پیش بینی کرد. همچو نیست که اگر مردم واقعا جمع شوند وبمیل و دلخواه خود حکومتی روی کار آورند حتما بمفهوم واقعی حکومت ملی برسند . چه بسا از قدیم در بین جمعیت های کوچك یا بزرك اتفاق افتاده که مردم حکومتی بمیل ورضایت خود انتخاب کردند ،اما همینکه آن حکومت استقرار یافت و زمام امور را بدست گرفت از هر گونه تعدی بمال و جان و ناموس مردم دریغ نکرد !

پس صرف تمایل عمومی و حصول اکثریت کافی برای ایجاد یك حکومت ملی واقعی نیست. بنا براین باید دید که اسلام با چه اصول عملی توانست حکومت ملی را بمعنای حقیقی در دنیا بوجود آورد؟!

اسلام برای برانداختن حکومت‌های مطلقه و ایجاد یك حکومت ملی واقعی نقشهٔ عملی عجیبی طرح کرد و آن عبارت از تجزیه و تقسیم قوه حاکمه بود که در اجتماعات بشری آن عصر تمام مظاهر این قوه عملا در کانون واحدی جمع شده بود و راستی برای متزلزل ساختن آن قوهٔ جز تجزیه و تقسیم آن

(که بایستی پیغمبر اسلام رامبتکر آن دانست) راه دیگری عملا وجود نداشت. اسلام با آوردن یك عده قواعد و اصول حقوقی قوه مرکزی حاکمه را بسه قسمت تقسیم کرد (قوه مقننه. قضائیه.مجریه) و همین عمل بزرگترین ضربه را بر پیکر حکومتهای مطلقه وارد ساخت .

اصل تجزیه و انفصال قوا سبب شد که اختیارات وسیع و نامحدود حکومتهای مطلقه یکباره بوضع شگفت آمیزی محدود گردید ،بخصوص در ممالك اسلامی این اختیارات بدرجهٔ صفر رسید تا جائیکه بعدها هیچ اثری از قدرتهای مطلقه باقی نماند.

اصل انفصال قوا که امروز مورد توجه ملل راقیه قرار گرفته از حقوق اسلام اقتباس شده است و تنها اجرای همین اصل است که میتواند وجود یك حکومت ملی را بمعنای واقعی تضمین نماید.

تجزیهٔ قوای حاکمه در اسلام باین شکل بعمل آمد :قوه مقننه از اختیار قدرت مطلقه بیرون آمد و بقدرت ملی و اجتماعی سپرده شد با این تفاوت که پیغمبر اسلام چون عقل کل و محیط بر افکار عمومی بود قوانینی برای نظم زندگی اجتماعی مردم آورد که با روحیات و افکار و عادات واحتیاجات عمومی توافق و سازش داشت و بهمین جهت در کمترین مدت قسمت بزرگی از دنیای آن روز قوانین مزبور را با خلوص و ایمان کامل پذیرفتند و این خود دلیل بارزی است بر اینکه قوانین اسلام اثر غیر مشعور تمایلات عمومی بود که از جانب رسول خدا بصورت قرآن کریم نازل گردید و در اندك مدتی در قلوب مردم نفوذ کرد و مورد استشعار قرار گرفت.

قوهٔ قضائیه نیز پس از تجزیه از قوهٔ حاکمه استقلال خاصی پیدا کرد . قضاتی که مطابق مقررات اسلام واجد شرایط بخصوص عدالت بودند می‌توانستند در یك شهر و یا حوزهٔ معینی مستقلا قضاوت کنند و دعاوی بین مردم را حل و فصل نمایند و اجراء احکام قضائی هم (اعم از حقوقی و جزائی و اجرای حدود و تعزیرات) بعهدهٔ ایشان بود.

بنابر این حکومتهای اسلامی که میتوان آن را بقوهٔ مجریه تعبیر کرد جز حفظ ثغور و حدود کشور و اخذ مالیاتها و زکوات و برقراری انتظامات اختیارات دیگری نداشتند آنهم با شرائط خاصی که تفصیل آن از موضوع بحث ما خارج است و آنچه در اینجا بایستی گفته شود این است که تزلزل پایه حکومت های مستبده و برچیده شدن سازمانهای وسیع دیکتاتوری مرهون

ظهور اسلام و تاسیس قواعدو اصولی است که در بیداری افکار عمومی وتغییر اوضاع سیاسی دنیانقش موثری داشته است ۰زیراظهور اسلام ،اوضاع اجتماعی دنیا را در مسیر یك سیاست تازه‌ای قرارداد که تا آن تاریخ سابقه ونظیر نداشت وآن‌سیاست‌عبارت ازشکست‌قطعی‌استبداد و پیدایش قدرت جدیدی بنام قدرت قانون بود ، قانونی که تمایلات و افکار عمومی آن را بوجودآورد ،قانونی که صددر صد موافق مصالح اجتماعی‌و منافع عمومی بود،قانونی که آسایش و سعادت جاودانی بمردم بخشیدو عموم ملل (اعم‌از مسلم‌و غیر مسلم) هنوزاز ثمرات آن بهره‌مند هستند۰

این قانونی بود که‌اسلام آورد وبااجرای‌آن حکومت ملی را بمعنی واقعی‌وحقیقی‌در بین مسلمین پادار ساخت ۰اینك جای تاسف است که روز بروز از قدرت آن قانون طبیعی کاسته میشود و موجبات ضعف آن‌فراهم میگردد. تاسف بیشتر آنکه مسلمین هیچ توجهی باین امر مهم ندارندواگر احیانا عده‌ای واقف باوضاع یافت شوند تازه بفکر چاره جوئی نیستند و علاقه‌ای از خود نشان نمیدهند!

پیغمبر اسلام‌زحمتها کشید تاحکومتهای‌مطلقه را ازبین بردوحکومت ملی یعنی‌حکومت قانون را جانشین‌آن ساخت۰ بنابراین وظیفهٔ دینی‌مسلمین است که در حفظ امانت رسول‌خدا کوشا باشند و نگذارنددوباره‌حکومت دیکتاتوری دوره بیست ساله تجدید شود و از نو بروی قرآن‌شمشیر بکشد.

مسلمین بایستی بدانند که آسایش و سعادت عمومی منحصرا در سایهٔ آزادی است و آزادی محصول حکومت ملی و دموکراسی است و حکومت ملی مولودقرآن است وقرآن را مجلس شورایملی می تواند حفظ‌کند۰

مجلس شورایملی درکشورهای اسلامی نقش بزرگی درحفظ قرآن بعهده دارد۰ زیرا مجلس مظهر قوهٔ مقننه است ، مظهر افکارعمومی است، محل بروز تمایلاتی است که میتواند صد در صد آمیخته بـا روحیات قرآن باشد۰

بنابراین‌وظیفهٔ عموم مسلمین ایران است که‌درانتخاب نمایندگان‌خود دقت نمایند وعناصرمتدین‌وباایمان‌وبی‌غرض‌که مورد اعتمادمسلمانان باشند انتخاب کنند۰

اینك شمائیدو وظیفه دینی و وجدانی شما۰ م.ن.ش

بقلم آقای حسن‌فضائلی

ذرهٔ بیمقدار با خدای مترلینك!!

در شمارهٔ ۲۸ مجلهٔ خواندنیها مورخ پنجم ماه جاری گفتاری از مترلینك بزرگترین فیلسوف معاصر زیر عنوان «چطور ممکن است خدا بیخبر باشد» درج شده که بیگمان و بیقین بیش ازسی‌هزار نفرخوانندگان این مجلهٔ شیرین رامتحیرساخته است . دلم میخواهدیك‌بار دیگر خوانندگان خواندنیها آن گفتار را بادقت بخوانند و قبل از آنکه در وهم خود آنرا بزرك کرده و دچار حیرت شوند ، پیش خودآنراخلاصه کنند در نتیجه‌متوجه خواهند شد که فیلسوف معروف بلژیکی بایك مقدمات نظری و غیر مسلم میخواهد اثبات کند که : یاباید خدا (یعنی مجموع همه‌چیز و همه‌کس) بیخبر از همه چیز و همه‌کس باشد یا اگریك مبداء کل درجهان که‌باخبر از همه چیزو همه‌کس باشد وجوددارد ، ذرهٔ‌بیمقداری بنام الکترون‌خواهد بود که از همه چیز و همه کس باخبر است و همیشه بوده و هست و باقی خواهد بود۰

اکنون گفتار مترلینك‌راخلاصه کرده و با ترتیب منطقی بیان‌میکنیم:

—الکترون(که جزئی‌است از ذرات اتم و اتم بمراتب کوچکتر از ذرهٔ معمولی است) همه چیز را میداند(همه چیز یعنی آنچه بوده‌واجزاءآن از هم متلاشی شده و آنچه اکنون هست و هنوز از هم نپاشیده و آنچه با پیوستن ذرات بیکدیگر بوجود خواهدآمد) مقصود مترلینك‌از دانستن همه چیز، دانستن حقیقت آنهـاست و مقصود او از اینکه الکترون همه چیز را میداند، اینست که چون‌الکترون حقیقت عالم‌طبیعت است یعنی آنچه‌درجهان است از آغاز الکترون بوده و درانجام به‌الکترون بر میگردد و بالفعل‌نیز الکترون است که در کورانهای مختلف واقع شده و موجودات مختلف را تشکیل داده پس‌الکترون موجودات راخود تشکیل داده وازخود بوجود آورده وخودآنهارا ازهم میپاشد یعنی از آن کورانها خارج میشودوشکل اجسام را بهم‌میزند ولی خودهمانست که بود تنهـا الکترون‌میداند که‌آغاز

و انجام هرچیزی خود اواست و فعلا هم‌میداند که همهٔ موجودات جزخودش چیزی نیستند اینست‌مقصودمترلینك آنجا که‌میگوید« اجسام‌هرقدر کوچکتر باشند دانائی آنها زیادتر است ووقتی که بزرك شدند یعنی مجموع آنها جسم بزرگی را بوجود آورد دانائی آن جسم کمتر میگردد» زیرا اجسام همگی از انسان و حیوان و نبات‌و جماد و ستارگان وغیرهٔ ها سرگردانند و بر حفظ خودقادر نیستند، در مقابل فشار حوادث پایداری ندارند، از هم میپاشند، نمیدانند اول چه بوده‌اند، از کجا آمده‌اند، اکنون چه هستند، برای چه بوجود آمده‌اند، چه باید بکنند، بعدا چه خواهندبود، بکجا خواهندرفت تنهاالکترون است که سرگردان‌نیست‌و تکلیف خودرامیداند و میتواند همیشه خودرا حفظ کند و محو ونابودنشود چنانکه‌تا کنون‌خود را حفظ کرده وزنده مانده و اگربصورت امواج مختلف (مانندموج‌نیروی جاذبه و موج نیروی مکانیك و موج نورو غیره) درآید باز همچنان‌حیات‌او باقی است و اول‌و آخر و اکنون هرچیزی‌است و مبداء زمان و مکان‌است و قبل و بعد ودوری‌ونزدیکی را ایجادمیکند. این‌ذرهٔ‌بیمقدار بوجودآورندهٔ جهان وتمام نوامیسی است که برعالم طبیعت حکومت میکند (یعنی جذب‌و انجذابهاو دفع واندفاعها و فعل و انفعالاتی که در طبیعت میبینیم ازآثار الکترون است).

گفتار مترلینك درباب‌مبداء جهان که میگویدمبداء نبایدتابع‌مقررات قبل‌و بعدباشد، بلکه خود، ایجاد زمان‌و قبل و بعد میکند، سخن جامع‌علی علیه‌السلام را بیاد ما میاورد که میفرماید« ثم انه سبحانه یعود بعدفناء الدنیا وحده ـ لاشیئی‌معه ـ کما کان قبل‌ابتدائها کذلك یکون بعدفنائها بلاحین ولازمان ولابعدولامکان ـ عدمت عندذلك الاجال والاوقات وزالت السنون والساعات ـ فلاشیئی الاالله الواحد القهارالذی‌الیه مصیر جمیع الامور »

من میان این سخن و گفتار مترلینك از لحاظ تاثیریك‌فرق آشکار می‌بینم و آن اینست که سخن علی ع در دل می‌نشیند و دماغ را بکار می‌اندازد اماگفتار مترلینك پیش‌از آنکه‌در دل فرودآید اندیشه‌را ازهمه‌راه وبهرسو میبرد وسرانجام آن را بوادی‌حیرت میکشاند امانه‌حیرت‌از جهل مقصودو کمال‌مطلوب که توام با یقین وآرامش نفس باشدبلکه مانندحیرت کسی که

همه جا جای‌پای گمشدهٔ‌خودرامی‌بیند وچون‌خسته‌ومانده‌میشود وبگردش نمیرسد ناچارمی ایستد وجای پای اورا درآغوش میکشدو میگویداینست گمشدهٔ‌من و دیگرباطراف‌خودنگاه نمیکند که ببیند جای‌پا از اینگونه بسیار است و راستی آنکه مترلینك فیلسوفی متحیر است.

مترلینك کوشیده که در لفافهٔ‌الفاظ و عبارات خود یك حقیقت‌راپنهان سازد وآن اینست که این ذرهٔ بیمقدار خود بتنهائی‌برجهان حکومت‌نمیکند و این مجموع الکترونها است که بهم می‌پیوندند تا جسمی بوجود می‌آیدو بهم بپوستن و از هم‌جدا شدن الکترونها خود ، ناموسی است که‌بر آنها حکومت دارد و زنده ماندن وپایداری انکترونها در مقابل حوادث،دلیل آن نمیشودکه این بهم‌پیوستن واز هم جداشدن آنها باارادهٔ یامیل‌آنها است‌و اراده دیگری که‌برآنها حکومت کند،وآنها را در کوران‌های‌مختلف بیندازد، تا در نتیجه موجودات مختلف و پست و بلند بوجودآورد، در کار نیست.

مادرجهان‌موجودات‌مختلف‌می‌بینیم که‌در مراتب‌مختلف‌قرار گرفته‌اند وهر مرتبه‌مشتمل برمرتبه مادون خود بعلاوه چیزی مخصوص‌بخود است و حتی چون‌بدستگاه خلقت خودمینگریم خودرا ازاعضاء مختلف‌متشکل‌میبابیم و ملاحظه میکنیم که برای هرعضوی ازاعضای‌ما وظیفه‌ای وکاری‌مقرراست که باانجام‌آن فایده‌ای به‌مجموع اعضاء یعنی بدستگاه خلقت‌ماعاید میشودو فعل‌وانفعالاتی که دردستگاه خلقت ماملاحظه میشود، که باآن میتواند بهره داده‌و بهره‌برگیرد، چون نیك بنگریم وابسته باینست که اعضاءاین دستگاه بدن، هریك بخوبی‌وظیفه خودرا انجام دهد مخصوصا قلب و دماغ‌وظایفی دارند که اگر ازآن بازمانند این‌دستگاه وجودما ازهم پاشیده ودیگرهرگز آن‌افعال وآثار از آن‌بظهورنخواهدرسیدخلاصه هیچ‌عضوی‌را بدون‌فایده و بیکاره‌در دستگاه‌خلقت‌خودنمی‌بینیم‌وهمانگونه که اعضاءمختلفندوظیفه‌هائی که برعهده‌آنها است مختلف‌است اما غرض‌از مجموع این دستگاه،یك‌چیز است و آن‌آدمی است که باید بنحوی خاص زندگانی کند حال اگر بگوئیم الکترونهابامیل یا ارادهٔ خودجمع میشوند ویك‌جسم عجیب‌مختلفةالاعضائی مانند جسم انسان بوجود می‌آورند و این اختلاف اعضاء برای اینست که الکترونها درکوران‌های مختلف قرار گرفته‌اند ، ضمن این‌گفتار خود

نلویحا اعتراف کرده‌ایم که الکترونها دارای میل یا ارادهٔ واحدی نیستند وگرنه همه دریك کوران واقع میشدند یا اگرهم‌در کورانهای مختلف‌قرار میگرفتند تناسبی بین آنها حکمفرما نبودتادستگاهی بهم رسدوموجودخاصی بوجودآید بنابراین شکی نیست که الکترون‌ها بدسته‌هائی منقسم‌میشوندو هردسته میل یا ارادهٔ واحدی مخصوص همان دسته باید داشته باشندتابتوان گفت از اجتماع یك‌دسته‌ازالکترون‌ها عضوی ازاعضاء انسان‌وازاجتماع دستهٔ دیگراز آنهاعضو دیگر بوجود آمده و ازجذب وانجذابها و فعل و انفعالاتی که تدریجا بوجود آورده اندآن عضو رابکمال‌رشدو نمو خود رسانیده‌اندوهر قدربرآمار اعضاء انسان‌بیفزائیم وفرضابگوئیم دردستگاه بدن‌انسان‌هزار عضو مختلف که وظیفه‌های مختلف دارند وجود دارد ، بهمان نسبت باید برآمار دسته های‌الکترون‌ها که هردسته دارای‌میل‌یاارادهٔ واحدی باشدبیفزائیم‌وبگوئیم هزار دسته‌الکترون جسم‌انسان‌راتشکیل‌میدهد و هردسته را اراده یامیل‌واحدی است که‌آنهارا در کوران خاصی‌قرارمیدهد تاعضوخاصی بوجودآیدتااینجا اشکالی نداشت که بگوئیم‌هر دسته‌ازالکترون‌ها دارای‌یك میل یا اراده هستندو بمیل خود جمع میشوند و عضوی‌از اعضاء انسان را بوجودمی‌آورند اشکال‌دراین است که چگونه هزاردسته‌الکترون باهزار میل‌یاارادهٔ‌مختلف‌مصدرمیل‌یاارادهٔ واحدی میشوندیعنی‌ارادهٔ‌پیدایش یك جسم و یك‌موجود خاص مانندانسان چگونه درهزاردسته‌از الکترون ها پیداشده وچطور هزاردسته‌الکترون همگی‌بایجاد موجودعجیبی مانندانسان میل کرده اند ودر کوران‌های متناسب قرارگرفته و اعضاء متناسب انسان را تشکیل داده اند؟ آیا این سخنی‌بود که مترلینك را قانع کرد و دیگر به تناقض گفتار خود برنخورد ؟آیا دیگرجای تردید باقی میماند که‌یك اراده است که‌بر الکترون‌ها حکومت میکند وآنهارا دسته‌دسته مینمایدوهردسته را در کوران‌خاصی می‌اندازدتاازمجموع‌الکترون‌های هردسته ،عضوخاصی بوجود می‌آید و ازمجموع اعضاء ،موجود خاصی مانند انسان پیدا میشود. حال که‌ثابت‌شدبرخلاف پندارمترلینك، الکترون بااینهمه پایداری‌وبقاازهیچ چیزوهیچکس‌خبرندارد ،و مطیع دیگری است وازخود اراده‌ای ندارد ، دیگرنمیتوانیم این‌عبارت‌مترلینك‌را تکرارکنیم که :«شاید مبداء کل که مادر جستجوی ذات ارهستیم همین‌ذرهٔ کوچك‌و بیمقدار باشد»زیرا این ذره،خود

متحیر است و مطیع فرمان دیگری است و محال است که از خوداراده‌ای داشته باشد و محال است که‌حتی ازوجودخود آگاه باشدتاچه رسد باینکه دانای همه‌چیزو همه کس‌باشد ومیل آنهابرای قرارگرفتن‌در کوران‌مخصوص همان سوق‌آنها است که سائق واحدی میخواهد تاهر دسته‌را بجای خودش هدایت کند و دقیقترین تناسب‌را میان‌آنها حفظ نماید تامخلوق‌شگرفی چون انسان پدید آووده باشد.

اگر بپرسید نام این‌فرمانفرمای‌الکترون‌ها چیست‌میگویم‌شمابهرنامی که میخواهید آن‌را بنامید من اورا خدا مینامم همان خدائیکه آغازوانجام ندارد زیرا تقدم و تاخر وقبل وبعد سببی جز زمان ندارد وخدا مبداء و موجد زمان استو جریان الکترون‌ها که تولید زمان و قبل‌وبعد میکند ، باراده او است وبهم پیوستن‌آن‌ها که مکان‌و بعدها را پدید می‌آوردبفرمان او میباشد پس چون آغازوانجام ندارد .

معنی ندارد که بگوئیم مبداء کل نسبت بآغاز و آنجام خود ، نادان است یا اگربداند ازکرسی خدائی سقوط میکند و باز چون آغاز و انجام هر چیزی او است و از او آمده و به او بر میگردد و حقیقت عالم طبیعت جز او نیست‌کافی است که بگوئیم اوخودرا میداند و ازخودآگاه است‌پس‌مثل اینکه گفته باشیم حقیقت همه‌چیزو همه کس و آغازو انجام آنهارا میداندو ازآن‌آگاه است از آنکه مرك همه‌چیزو همه کس همان بازگشت‌بخدااست که‌حقیقت جمیع اشیاء است وما وقتی ازخودآگاه خواهیم شد که که بحقیقت خودبرگردیم «الناس‌نیام و اذا ماتوا انتبهوا»قطعا خواهیدگفت اگر خدا مبداء کل موجودات و حقیقت عالم‌طبیعت است پس ماوراء طبیعت کجااست؟ آیاغیر از خدا که حقیقت عالم طبیعت ومبداء و منشاء جهان است ماورائی وجود دارد ؟آیاحقیقت‌ماوراء طبیعت غیراز حقیقت‌طبیعت است که‌آنرا ماوراء طبیعت نام نهاده‌اند یا همان حقیقت طبیعت است که آن را ماوراء طبیعت نام مینهند جواب شما اینست که لفظ ماوراء از باب مسامحه گفته میشودو ماوراء هستی چیزی نشان نداریم و طبیعت‌خود ماورای هستی نیست تا بگوئیم ماوراء طبیعت یعنی(هستی) و هستی نامحدود و بی‌پایان را ماورائی متصور نیست وحدود یا زمان‌و مکان هم اعتباری‌و نسبیندو حقیقتی ندارند تا ماوراء طبیعت‌را ماوراءحدود یازمان ومکان بدانیم هم اکنون غیرازهستی

چیزی نیست وچیزی نبوده و نخواهد بود و موسی بن جعفر علیه السلام میفرماید
« کان الله ولم یکن معه شیئی و هوالان کماکان ».

اگر بگوئید خدا چیست ؟ میگویم : قلم اینجا رسید و سر بشکست میفرمائید علم اوچگونه و قدرت اوچسان است ؟عرض میکنم همینقدرمیدانم که الکترون‌ها یا جهان یا همه‌چیز وهمه کس را مبدائی هست وهرچه هست اوست اماچیست و چگونه است علم او چسان و قدرت اوچه نحو است با کمال تاسف میگویم من‌وشمامخلوق و معلول خدائیم و چطور میتوان از حقیقت وچگونگی خدا خبرداد و حال آنکه عقل ما شأنی از ذات او است‌و مخلوق خیال ووهم ما خالق ما نمیتواند باشد.

تهران هشتم آذرماه ۱۳۲۵

ترجمه : م . پدر

کمونیسم در اسلام!

محمد امین یکی از دانشمندان معروف معاصرمصر راجع به کمونیسم در اسلام می گوید . خداوند برای هریك از افراد بشر سرنوشت و تقدیر خاصی معین کرده که هیچ قوه‌ئی جزارده الهی نمیتواند آو را تغیر دهد ، خدا چنین خواسته است پاره‌ای از مـردم متمول و برخی فقیر وتهی دست باشند . بنابراین اگر کسی درمقام برقراری مساوات کامل مابین افراد بشر باشد نهٔ تنها موفق نخواهد شد بلکه کاری است خارج از منطق وعقل زیرا او خواسته است در تقدیر الهی دخالت نماید و بدیهی است این کار امکان پذیر نخواهد بود . و بفرض اینکه بشر موفق باینکار شود آنوقت ارزش فعالیت و کوشش وکار ازبین خواهدرفت اماباین و صف پیغمبر اسلام دستور داد که اغنیابایستی بفقرائی که استحقاق کمك و مساعدت دارند دستگیری کنند و ضمناً نباید اشخاصی را که می‌توانند یاقدرت و کوشش وکارزندگی خود را تامین نمایند کدابار آورد . بنابر این آیا متمولین ملیونری که از زندگی نظری جزلذت‌وتمتع و خوشگذرانی ندارند و حاضرند ملیونها مالیات بدولت بپردازند وبفقرا و بیچارگانی که بنان‌شب محتاجند کمك نکنند مستحق عقوبت وشکنجه‌وتنبیه نخواهند بود ـ اسلام کمونیسم صحیح وقابل اجرائی به بشر آموخته واگر بشر بدان عمل کنداینهمه‌خونریزیها وجنایات وجنك وجدال اتفاق نخواهد افتارد.

نقلم : آقای مرتضی مدرسی چهاردهی

شریعتمدار کبیر

ـ ۳ ـ

تا اینجا مطالبی بودکه در کتاب ظهور الحق ذکرشده که عیناً نقل گردید و منظور نگارنده از نقل آن همانطوریکه قبلا اشاره گر دید روشن ساختن تاریخ است. زیرا نویسندگان «ظهور الحق» که ظاهراً روی تعصب مذهبی از روش تـاریخ نویسی منحرف شده‌اند ، درشرح حال شریعتمدار کبیربذکر وقایعی پرداخته اند که دور از حقیقت و خالی از مأخذ و مستند تاریخی است . بعلاوه در نقل کلمات شریعتمدار کبیر از «اسرار الشهاده» تصرفاتی (از قبیل حذف بعضی جملات و اسقـاط صدر و ذیل عبارات) شده است که حقاً دور از وظیفه یك مورخ بیطرف و بی نظر است

چنانچه سایر مندرجات «ظهور الحق» از همین قبیل باشد بـایستی در ارزش تاریخی آن تردید نمود زیرا همین وقـایع دروغ و تصرفات در نقل است که ارزش تاریخ ومورخ را پائین می آورد .

البته نظر نگارنده از این انتقاد ، روشن ساختن تاریخ است ، تاریخ یك مرد بزرگی که با آثار و نوشتجات خود خدمات گرانبهائی بعالم اسلام کرده است .

خوشبختانه نسخه اصل خطی کتاب اسرار الشهاده درخاندان شریعتمدار کبیر باقی مانده که فعلا نزد فاضل محترم آقای شریعت زاده مدیر مجله جلوه نواده پسری آن مرحوم موجود است که مورداستفاده نگارنده قرار گرفته است .

کتاب مزبور بسیار قطور و صفحات آن بقطع و زیری و شامل هزار ـ و بیست و هشت صفحه است که بامرکب سیاه نوشته شده و روی صفحات بامداد شماره گذارده‌شده« که بعداً ضمن بیان مؤلفات دیگر شریعتمدار توضیحات بیشتری درباره این کتاب خواهیم داد .»

شریعتمدار در کتاب مزبور تاریخ مختصری از شرح حال بابیه آورده اند که شامل نظریات اجتهادی آن مرحوم درزمینه‌ردادعای باب میباشد وما در همین شرح حال قسمتی از کلمات شریعتمدار را عیناً نقل خواهیم کرد . ازمندرجات همـان کتاب بری آید که بعضی از وقایع مذکور درظهورالحق که بعنوان شرح حال شریعتمدار نگاشته شده عاری از حقیقت است :

در ظهور الحق نوشته شده است : قرة العین موقعیکه وارد بار فروش شد درخانه شریعتمدار رحل اقامت افکند و چند روز در مسجد کاظم بیك درصف جماعت نسوان حاضر میشد ودر حل غوامض مسائل دینیه و مواعظ بلیغه خرده بر شریعتمدار میگرفت و او با تجلیل میگفت بسیار ممنونم بلی این معارف را ازشما و همگان شما باید آموخت »

درصورتیکه شریعتمداردر کتاب اسرارالشهاده که تاریخ جامعی ازشرح حال بابیه نگاشته،اسمی از قرةالعین نیاورده است وبعیداست که بافرض ورود قرةالعین درمنزل او اسمی از او نبرد ، بعلاوه شریعتمدار باآنهمه مقامات علمی و معنوی و موقعیت خاصی که در بین مردم داشت چگونه ممکن بود قرة العین را در منزل خود بپذیرد و آنوقت در مسجد مسلمین که بنابمندرجات «ظهور الحق » مملو از خواص و هوام حتی درحجرات فوقانی و تحتانی بوده ، روی‌منبر به‌قرة العین خطاب کند که معارف را باید از شما و همگنان شما آموخت !!

پس اینواقعه بنظر بی‌اصل و حتی غیر معقول می‌آید و از طرف دیگر با مندرجات اسرار الشهاده و آراء وعقایدی که شریعتمدار درزمینهٔ رد ادعای باب آورده است جوردرنمی آید، زیرا معقول نیست که شریعتمدار در مسجدمسلمین روی منبر با حضور جمع کثیری علنا آن اظهارات را بقرةالعین نماید و بعد در منزل خود (دور از انظار مردم) بنشیند و دلیل ردبرادعای باب و همگنان‌او بنویسد :

در ظهور الحق نوشته شده است « موقعی که حاج محمد علی قدوس با اصحاب بقلعه رفتند درسن‌نود سالگی عزم داشت با جمع کثیری از اصحاب بقلعه برود و به بابیها ملحق شود و بنظر خان سرتیپ گرایلی مالك قریه افرا واقع در جنب قلعه مذکور نوشت که محلی مناسب برای او وهمراهانش حاضر سازد . . . . »

هر چند «ظهور الحق» مدرکی در این زمینه بدست نداده وحتی نامه‌ایکه اظهارشد شریعتمدار به سرتیپ گرایلی نوشته معلوم نیست چه نامه ایست و چرااین سند تاریخی رادرج نکرده اند مدرکی که‌مابرای‌روشن‌ساختن حقیقت‌امر بدست‌آورده ایم اینك نقل میکنیم :

شریعتمدار کبیر در کتاب اسرار الشهاده ضمن بیان یك موضوع تاریخی بلسان طعن و استهزاء چنین نگاشته است :

« ومنهم‌الحسین‌بن منصور الحلاج- اخبرنا الحسین بن ابراهیم ابی العباس احمدبن‌علی بن‌نوح عن ابی‌نصرهبته الله بن محمد الکاتب ابن بنت ام کلثوم‌بنت ابی‌جعفر العمری که‌گفته است‌وقتی خدای تعالی خواست که امر حلاج را کشف نموده‌واو را رسوا و خوار گرداند آنگاه بدل حلاج چنین انکند که ابوسهل

بن‌اسمعیل‌بن علی‌النوبختی رضی‌اله عنه‌راهم مانند دیگران گول زند وبحیله وی فریفته‌شود . آنگاه‌پیش وی‌فرستادواورا باطاعت‌خود دعوت نمودوچنین گمان کرد که او در این امر مثل دیگران جاهل و نادان واز ضعفاست . پس ابوسهل را علی‌الدوام بسوی خود میکشد و او تسویف و تاخیر میکرد و حیله و تدبیرخود را به سستی و همواری باو القا مینمود زیرا که ابوسهل را در نزد خلقان‌مرتبهٔ بلندی بود و در میان ایشان بعلم و ادب و دانشمندی معروف بود و حلاج می‌خواست‌بحیله و همواری اورابخود بکشاند تاعوام‌الناس همه گردوی‌جمع آیند پس مراسلات باو مینوشت که من وکیل حضرت صاحب‌الزمان هستم و در اول امر بدین نهج اورا دعوت نمود و بعد از آن ترقی نمود و بوی نوشت که چنین مأمور شدم که نزدتو مراسله نویسم و پیغام فرستم و هرچه که خواهی از یاری و نصرت حاضرم تا دلت قوت گرفته و شکی نکنی . آنگاه ابوسهل رضی‌الله عنه‌نزد او بپیغام داد که امر جزئی را که در مقابل‌معجزات و کراماتی که از ابوطاهر سهل و آسانست از تو خواهش‌دارم و آن این است که من بکنیزان میل و محبت بسیار دارم چند نفر ازایشان نزد من هستند، پیری وسفیدی ریشم مرا از معاشرت ایشان مانع است و محتاج میشوم باینکه در هرجمعه‌خضاب نمایم تا اینکه سفیدی ریشم بایشان معلوم نشود و درخصوص خضاب زحمت بسیار دارم زیرا باید این کار در خفیه و پنهان کنم تا اینکه ایشان مطلع نشوندواگر نکنم پیری من در نزد ایشان‌ظاهر میشود وانگاه نزدیکی من بایشان بدوری و وصالم بهجران مبدل میگردد .

دلم می‌خواهد که مرا از خضاب کردن بی نیاز نمائی و ازین مشقت‌خلاصم کنی یعنی ریشم را سیاه گردانی آنگاه طاعت تورا قبول کنم و باعتقاد تو قائل میشوم و خلایق را بمذهب تو دعوت میکنم . اگر این معجزه اظهارنمائی مرا بصیرتی حاصل میشود و ترااعانتی .

وقتیکه حلاج این‌سخن راشنید دانست که در مراسله نوشتن باوخطا کرده است و در اظهار مذهبش جهل ونادانی نمود .

پس بعد ازین دیگر جواب او نداد ورسولی بنزدوی‌بفرستادو ابوسهل بعدها این حکایت را صحبت مجالس و مضحکه قرار داد و در نزد همه کس اورا سخریه و استهزا میکرد و پیش بزرك و کوچك امر او را ظاهر و مشهور گرداندوبسبب همین عمل آن مراسلات و اسناد ،باطن امرش را کشف نمود و شیعیان از او متنفر گردیدند و این حکایت نقل مجالس خلقان بود روز و شب . **مؤلف گوید** که نظیراین واقعه در عهد ماانکه:بابیهای«شیخ‌طبرسی» مراسلات چند نوشته که من بروم بآنجا یا خلق را دعوت کنم بسوی ایشان ،من

بایشان گفتم : راست میگوئید،مرا احضار کنید نزد خود و همین علامت و نشان، اگر این کار نتوانید که از عفریت و جن بوقوع میپابد ، ریح بواسیر دارم که بشدت آزارم میکند در کل بدن بمدت یکسال ،قبل از طاعون بزرك که حال بیست‌وهفت سال است عارضم شده و ده سال است بر سروچشمم زیاده از جمیع بدن نشست کرد ، و دوبار گل وخال برچشمم آورد که بصارت مرا بسیارضعیف کرد که بعینك تار بینم ، و از کار تحریر مشقت میکشم ، لااقل از من این را رفع کنید ، هیچکدام نشد و از ما مأیوس شدند و کینه برداشتند و ایشان هم بسیار مراسلات باشخاص نوشتند که همان مراسلات نشر احوال ایشان کرد وسند رسوائی ایشان شد و تا مدتی نقل مجالس مردان و زنان روز وشب همین‌وقایع بود ...» (اسرار اشتهاده ص ۹٤۰)

از همین موضوع پیداست که مندرجات «ظهورالحق» تا چه حدی بی اساس و بی مأخذ است و ما مخصوصاً عین کلمات شریعتمدار را بدون کم‌و زیاد نقل کردیم تا معلوم شود چگونه شریعتمدار درمقام‌سخریه و استهزاء اصحاب قعله طبرس بر آمده است .

در جای‌دیگر ازظهورالحق نوشته شده‌است «قطعات جسد حاج‌محمدعلی قدوس را شریعتمدار نماز خواند و در مدرسهٔ میرزا ذکی به‌ثلث آخر شب دفن نمود »

گویا نویسندهٔ کتاب ظهور الحق درموقع نوشتن این سطورفراموش کرده‌است که‌در همان کتاب از شریعتمدار جمله زیر را نقل نموده است :

« حاج محمدعلی را با چند نفر بشهر آوردند و حاجی را بردند میان سبزه میدان و او را آتش زدند »

هرگاه جملهٔ مزبور که نویسنده‌ظهور الحق‌از شریعتمدار نقل کرده درست باشد دیگر جسدی برای قدوس باقی نمانده است که شریعتمدار بر آن نماز بخواند .

بعلاوه شریعتمدار که بنا بمندرجات ظهور الحق آشکارا در روی منبر مسلمین‌اظهارات قره‌العین و فرقه بابیه‌را تصدیق میکرد چه مانعی داشت که نماز ودفن جسدقدوس رادر روز روشن انجام دهد و آنرا بثلث آخر شب نیاندازد در هر حال آنچه‌مسلم است اینکه وقایع مزبوروهمچنین‌وقایع دیگریکه درظهور-الحق ذکر شده‌از قبیل ازدواج شریعتمدار در سن نود سالگی با خواهر قدوس و نظیر این وقایع که بظاهر نیز دوراز عقل وعادت آن عصر بنظر میآید تماماً خالی از مأخذ و سند تاریخی است‌وحتی مخالف با آثار و نوشتجاتی است که‌از شریعتمدار دردست است .اما آنچه معروف‌ومشهوراست نوشتجات و کلمات شریعتمدار دراسرارالشهاده نیز آن‌را تایید میکند این‌است که شریعتمدار کبیردرواقعه‌جنگ‌شیخ

طبرسی که باعث ریختن خون عدهٔ از مردم جاهل ونادان شده بود بسختی مخالفت نمودزیراعقیده ونظر اجتهادی وی این بود که فرقه بابیه را نبایستی محکوم بلعن و نجاست ومهدور الدم دانست و شاید بهمین جهت بود که بعدها فرقهٔ بابیه بسوی او گرویدند و اورا حامی خود پنداشتند .

اساس قضیه این است که درواقعهٔ‌جنگ‌شیخ طبرسی که در مازندران رخ داد ،دونظر مختلف در بین بزرگترین علمای آن عصر وجود داشته است :

عده ای ازمسلمین‌به تبعیت از مرحوم‌سعید العلمای‌مازندرانی که از علمای بزرگ عصر خود بود (۱) معتقدبکفر فرقه بابیه ولزوم قتل‌آنان بودند

و عدهٔ دیگری از علماً که از شریعتمدار کبیر تبعیت میکردند خلاف آن را عقیده داشتند و بخصوص شریعتمدار که عالمی‌پاك‌دل وصریح‌اللهجه و خالی از تظاهر عوام فریبی بود در عقیده خود بشدت اصرار میورزید و پافشاری می کرد .

مبنای عقیده شریعتمدار بطور یکه از کلماتش در اسرارالشهاده‌برمی‌آید این‌بود که‌فرقه بابیه‌مانندسایرفرق‌اسلامی‌ازقبیل سنیان صوفیان موحدصرف‌ومذعن بقرآن هستند و بخصوص فرقه بابیه شیعی محض و معتقد بائمه اطهار میباشند ، بنا براین‌نمیشود حکم لعن‌و نجاست برآنها جاری‌ساخت بخصوص که اکثر پیروان این فرقه مردمی جاهل و نادانند و ریختن‌خون‌آنها دوراز انصاف و عدالت و رضایت خداست .

همینکه واقعهٔ شیخ طبرسی‌رخ داد و عده‌ای از مردم بی‌گناه‌هدف‌اغراض پست‌وپلیدمغرضین‌آن‌عصر قرار گرفتند ،شریعتمدار کبیر سخت متأثر و متألم شد و در مناجات با خدا بزبان مازندرانی‌میگفت بار خدایا، این‌مردم‌جاهل‌ونادانند. گناهشان‌را ببخشای و از سر تقصیراتشان درگذر .

شریعتمدار در عین اینکه آنی از مطالعه و تألیف و تصنیف فارغ نبود، همواره مراقب حال مردم بود و با نصایح و مواعظ سودمند خود مردم را به اخوت و برادری ارشاد میکرد و تمام سعی و همش این بود که نفاق و دوئیت را که مولد فتنه و فساد و جنك وجدال بود از میان بردارد و بجای آن‌وحدت وصمیمیت برقرارسازد .

بنا براین مخالفت مرحوم شریعتمدار در آن عصر با مسئله بابی کشی

(۱) سعید العلماء مازندرانی از افاضل مجتهدین بوده وریاستی عظیم معتقد بهاداشت وبعضی از اهل تحقیق اورا باشیخ الطایفه استاد الکل مرتضی الانصاری هم‌سنگ می گرفتند . این بزرگوار بملاحت منطق وفصاحت بیان یگانه روزگار بنظر میآمد . اعلیحضرت اقدس همایون را نسبت بوی اقبالی عظیم و توجهی عن-الصمیم بود اعلی‌الله مقامه صفحه ۱۵۰ از المآثروالاثارطبع تهران .

(قطع نظر ازمبنای اجتهادی) بیشتر روی اصول بشردوستی و جلوگیری ازخونریزی و برادرکشی بود و بهمین جهت در چندجای کتاب خود «اسرارالشهاده» این نکته را یادآوری نموده و عقاید خودرا در این زمینه (با آنکه شاید چندان موافق با سلیقه عوام آنعصر نبوده) صریحا اظهار داشته و عملاهم در اجرای آن مقاومت و پایداری کرده است.

اینك عین کلمات شریعتمدار :

«... و اما اینکه مجرد قول ببابیت انکار ضروری دین یا مستلزم انکار ضروری دین است یا نه محل کلام است بالضروره، چه عام ادلالتی نیست برخاص بهیچ نوع از انواع دلالات بالبداهه ... »

در جای دیگر مینویسد :

«... در آخر فروع کافی حدیثی است (که هرروایت که پیدا شود قبل از ظهور حضرت قائم عجل‌الله فرجه صاحب آن طاغوت و شیطان است) پس حذر کنند در استقبال زمان اگرخداینخواسته روی دهد ودو مرحله گذشته جماعت بابیه را بنگرند و بخاطر آورند و تنبیه شوند وکاررا بفتنه و فساد نکشانند تا خسارات و ملالت دنیاو آخرت بار آورند ...»

در جای دیگر دارد :

«پس تکفیر و لعن این طائفه (مقصود بابیه است) از راه اخلال واهمال و ترك فروع دین ،حرام و بالضروره جائز نیست در شریعت احمدیه باجماع حل و عقد و الا ابوحنیفه وقاطبه سنیان را باید کافر دانست...»

ناتمام

استقبال ازشهرودگی

شادزی باسیاه چشمان شاد — که جهان نیست جز فسانه‌وباد
زامده‌شادمـان نباید بود — و زگذشته نکـر د باید یاد
ابروباداست‌این‌جهان‌فسوس — باده پیش‌آر هـرچه بادا باد
نیك بخت‌آنکه‌او بدادو بخورد — شوربختـ‌آنکه‌او نخورد ونداد

«رودکی»

دمبدم عمر میرود بر باد — باده ده بـاده هـرچه بادا باد
دیدی‌آخر که‌خواجه‌برد نبرد — آنچه درشهرخود نه‌خوردنه‌داد
یابخور یا بده وگرنه خورد — دشمنت گرتهی بروز مباد
خیمهٔ این جهان حبابی دان — نیمه بر آب ونیمه‌ای بر باد
گرنباشی بسان نخل، کـریم — باش آخربسان سرو آزاد

«حاج میرزا حبیب»

بقلم: آقای مدرسی زنجانی

خواجه نصیرالدین طوسی
و
رصد خانه مراغه

در قرن هفتم هجری حادثهٔ بزرگی درسرتاسر ایران روی داد وسبب‌شد لطمهٔ جبران ناپذیری بآبادی وجمعیت وفرهنك ایران واردآید .وآن سانحهٔ سیل بنیان کن حمله مغولان بود که از دامنهٔ تبت سرازیر شدو در اندك مدتی مرو و بخارا ونیشابور را بروز سیاه نشانید وتمام آثار فرهنگی ایرانیانرا ازبین برد سپاهیان مغول بهرکجا که هجوم آوردند برپیر وجوان زن ومرد، عالم وعارف رحم نکرده همه‌را ازدم تیغ جفاگذراندند وشکم اطفال‌شیرخوار رابا سرنیزه‌های خودشان پاره کردند در بعضی شهرها چندین بار قتل‌عام کردند حتی حیوانـات را باقی‌نگذاشتند .

ملت ایران بعلت فساد اخلاق واختلاف عقیده که در آنعصر مانند امروز گریبان‌گیر همه طبقات شده بود درهیچ نقطه نتوانستند مقاومت کند یغماگران تاتار ازشهری بشهر دیگر رهسپار میشدند ویقول آن عارف روشن ضمیر ملکی جلوی آنها حرکت میکرد وندا میزد: ایها الکفره اقتلوا الفجرة

نزدیك بود ملت ایران برای ابداز ردیف ملل زنده خارج و جزو اقوام باستانی مانند فینیقی‌ها وآشوریها بشمار آید . ولی چون ایرانی میهن پرست در مقابل هجوم سیل بلایا وگرفتاری تحمل نموده سرانجام‌وقت مناسبی بدست‌آورده باتدابیر سیاسی‌ازاوضاع واحوال بنفع خود استفاده می‌نماید باشکال وصورمختلف در قوم مهاجم نفوذمعنوی پیدا کرده فرهنك ایرانی را بدست‌فاتحین رواج‌میدهد درنتیجه استقلال‌وشئون ملی‌خود را نگاه میداردد‌راین‌بلوی نیزنبوغ ایرانی‌کارگر آمد واز میان‌گردباد حوادث دانشمند نابغهٔ از فرزندان این‌آب‌وخاك قیام‌کرده توانست مغول خونخوار را تحت سیطره ونفوذ خود قرار بدهد واز شدت حمله خانمانسوز سپاهیـان تاتار جلوگیری کند .آن راد مرد ابوجعفر محمدبن محمدبن حسن معروف بخواجه‌نصیرالدین طوسی (متولد ۵۹۷ ومتوفی۶۷۲) میباشد که باتفاق کلیه مورخین آنعصر برعقل هولاکو چیره شد وتا میتوانست از قدرت و تسلط او بنفع کشور عزیز خود استفاده نموده وبجهان علم وادب وترویج مذهب

حقهٔ اثنی عشری خدمت بزرگی انجام داد.

دانشمند طوسی در آنعصر تاریك و پرآشوب باوجود آنهمه انقلابات و خونریزیها دقیقه‌ئی ازاشاعهٔ علم کوتاهی نکرد .ستارگان علم و ادب را که مانند بنات‌النعش درحال تفرقه وافول بودند جمع آوری کردوسائل فراغت آنها را ازهر حیث فراهم آوردو کتابخانهٔ که دارای چهار صدهزار جلد کتب که ازبغدادوشام وموصل بغارت رفته بودودر معرض فنا بود تأسیس نموده‌ودرشهر مراغه دانشگاهی برپا نمود که دانشجویان باکمال اشتیاق ازبلادبعیده بآن مدینهٔ علم و کعبهٔ حکمت روی می آوردند و انواع علوم وفنون را نزد استادات ماهر و متخصص فرا میگرفتند .

عظمت روحی نابغهٔ طوسی نشاط مخصوصی در قلب دانشوران رنجدیده وآواره ازوطن ایجاد کرده وسبب‌شده بود تمام مشقات وصدمات و خانمانسوزی را در طاق نسیان گذاشته با شوق وافری درآنمدینه فاضله بدرس و بحث اشتغال ورزند.

مجلس درس محقق طوسی شکوه وابهت مخصوصی داشته تمام استادان و دانشوران درمحضراستاد کل حاضرشده معضلات هرعلمی‌را مطرح نموده‌باتبادل‌افکار وسعهٔ اطلاع استاد کل حل‌میکردند .

افاضه واستفاضهٔ دانشمند طوسی منحصر بحوزهٔ علمیهٔ مراغه نبوده بلکه از فوائد مکاتبات ومراسلات اوعلما و فضلاء اطراف جهان بهره‌مند میشدند.

تألیفات این دانشمند درفنون مختلف بخصوص در ریاضیات والهیات همیشه مطمح‌نظرعلمای فن بوده‌و تاکنون درمدارس قدیم اسلامی جزء کتب‌درسی بشمار میآید بزرگترین اثر علمی خواجهٔ طوسی ایجاد رصدگاه مراغه میباشد که‌درنتیجهٔ این خدمت فلکی مهم،ازدانشمندان‌جهانی بشمارآمده ویکی از کوههای ماه بنام‌او موسوم گردیده‌است دراینمقاله اجمالا ازاین اثر ابدی محقق‌طوسی بحث میشود.

رصدخانهٔ مراغه

درسبب تأسیس رصدگاه‌مراغه مورخین اختلاف کرده‌اند.مؤلف جامع‌التواریخ رشیدی می‌نویسد : «منکوقا آن از پادشاهان مغول بهوش و کیاست فوق‌العاده امتیاز داشت چنانکه بعضی اشکال اقلیدس را بشخصه حل میکرد خواست که در عهد اورصدی بناشود فرمود تا جمال‌الدین محمدبن طاهر بن محمد زیدی بخاری بآن قیام نماید ولی او قادر بآنجام آن کار نشد.

منکوقاآن چون آوازهٔ فضل واستادی خواجه نصیرالدین طوسی را شنیده بود هنگام فرستادن هولاکو بایران دستور داد که بعد از تسخیر قلاع ملاحده

خواجه را بدربار اوروانه دارد تادر مغولستان بنای رصد خانه کند ولی موقعیکه خواجه مستخلص شد منکوقاآن بفتح چین جنوبی اشتغال داشت هولاکو چنین صلاح دیداینکار در ایران وبفرمان او صورت پذیرد .

عبدالله‌بن فضل‌اله‌صاحب وصاف الحضرة وعده‌ئی‌معتقدند که خود خواجه ایلخانرا بدین‌امرجلیل‌دعوت کردابتدا هولاکو مایل نبود وپرسید فائدهٔ علم نجوم چیست آیا چیزی که وقوعش حتمی است برطرف میکند ؟ دانشمند طوسی باذکر مثالی او را قانع ساخت وگفت پادشاه امر فرماید یکنفر طشت بزرگی ازمس را از بالای عمارت بیندازد پائین بدون اینکه قبلا اهل مجلس آگاه باشند . هولاکو امر کرد تابفرمودهٔ او عمل کردند هنگامیکه طشت از بالاافتاد وصدای هولناکی در آنمحوطه بپیچید تمام اهل مجلس وحشت کردند بجز هولاکو و خواجهٔ طوسی که از قضیه مستحضر بودند محقق‌طوسی اظهار داشت فائدهٔ علم نجوم اینست که حوادث‌را پیش از وقوع بیان میکند در نتیجه مردم دچار وحشت واضطراب نمیشوند هولاکوتحسین کرد وفرمود تا باین امر اهتمام ورزد

دانشمند طوسی بهولاکو اظهار داشت که بنای رصدجدید ونوشتن زیجی تازه قریب سی سال مدت لازم دارد ولی ایلخان اصرار کرد درمدت دوازده سال انجام‌پذیرد وچون در اینمدت رصد جمیع کواکب‌وحساب‌دورهٔ آنها وتهیهٔ‌جداول تازه مقدور نبود خواجهٔ طوسی بدستیاری جداول و زیجهای سابق در سال ۶۵۷ شروع به‌ترتیب‌زیج‌جدید کردودر اینکارغیر ازمنجمین‌اسلامی که‌ازاطراف احضارشده بودندیکنفردانشمندچینی نیز درمراغه حضورداشت واودر ترتیب زیج چینی‌معمول آن‌قوم کمك شایان تمجیدی کرد .

محل رصدخانه

محلی که برای رصد خانه انتخاب شد تلی است که در طرف شمال غربی شهر مراغه واقع میباشد و اکنون برصد داغی معروف است و بدستور دانشمند طوسی‌فخرالدین ابوالسعادات‌احمدبن عثمان مراغی معمار معروف آن عصر مأمور ساختمان وسیع وباشکوه رصدخانه گردید وبرای مصارف آن علاوه برکمکهای مالی که از خزانهٔ‌دولت میشد اوقاف‌سرتاسر کشور دراختیارخواجهٔ‌طوسی گذاشته شد تا از محل عوائد آن مخارج رصدخانه تأمین شود . محقق طوسی‌دوبار یکی درسال ۶۶۲ ودیگری اندکی قبل از فوت خود ببغداد رفت تا اموراوقاف را تحت نظر بگیرد و پس از وضع مخارج ومستمریات مازاد آنرا برای انجام عمل رصد ضبط کند ودر ضمن این سفرها آنچه کتاب وآلات رصدی لازم میدانست‌از اطراف جمع نمود .

هولاکو و بعداز او اباقاخان درتهیهٔ اسباب این امروجلب علما کوشیدند تاریخ مراغه بپایان رسید ولی‌هنوزبنای‌رصدخانه تکمیل‌نشده بودکه این‌دانشمند

بزرگوار از دنیا رفت وپس از فوت او صدرالدین پسر بزرگش اداره رصد را بعهده گرفت وبعد از مرگ وی اصیل الدین قائم مقام پدر و برادر شد کم کم رصدخانه از رونق افتاد و بتدریج متروك ماند امروز جز خرابه‌ئی‌ازآن چیز دیگری بجای نیست .

در سال ۱۲۷۶ هجری قدری که ناصرالدین شاه بمراغه‌واردمیشود فرهاد میرزا واحمد حکیمباشی و آخوند ملا علیمحمد اصفهانی برای بازدید تل میرولد ونقشهٔ آنرا بادقت تمام برمیدارند شرح این مسافرت را مرحوم اعتضاد السلطنه درپشت کتاب‌شرح آلات‌رصدی‌مراغه تألیف مؤید الدین عرضی که‌اکنون‌در کتابخانه دانشکدهٔ علوم معقول ومنقول موجود است چنین مینویسد :

این رسالهٔ شریفه که از مؤیدالدین عرضی است‌شرح آلات وادوات رصد مراغه را بیان فرموده جناب‌استاد کل غیاث الدین جمشید ثانی ملا علیمحمد اصفهانی در شهر رمضان هنگام توقف در دارالخلافه بخط شریف بیادگار نوشته و در چمن سلطانیه تسلیم نموده فی‌الحقیقة این نسخهٔ شریف چون بخط ایشانست خیلی نفیس شده ومرا درایام فراغت بهترین جلیس حال التحریر که بیست وهشتم صفر المظفر است عزم براین مرحله جزم شد که‌علی‌الصباح درخدمت نواب اشرف والا نایب الایاله فرهاد میرزاادام الله اجلاله و اتفاق استاد کل و جناب میرزا احمد حکیمباشی زید فضلهما برصدگاه مراغه رفته نسخه را حاضر ساخته که از شرح و بسط وی درست آگاه شده هنگام ورود وسیاحت بـابصیر هاشم این چند کلمه مرقوم گشت در مراغه ۱۲۷۶ علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه .

آلات رصدی مراغه

صاحب وصاف الحضره خصوصیات رصدخانه مراغه را بدینگونه توصیف کرده است .

. . . ودر مراغه ازطرف شمالی بربشتهٔ‌رفیع رصدخانه بنا فرمود درکمال آراستگی و ذلك فی‌شهورسنة سبع‌وخمسین وستمائة وصنوف‌دقایق حکمت وحذاقت در فن نجوم ومهارت در علم هیئت و مجسطی و ارصاد کواکب بجای آورد و تماثیل ممثلات افلاك و تدویرات وحوامل ودوائر متوهمه‌ومعرفت وتقاویم‌منقود ومکفت کرد ومنازل ماه ومراتب بروج دوازده‌گانه برهیأتی ساخته شد که هر روز عند طلوع الشمس برتو نیراعظم از نقبهٔ قبهٔ بالائی برسطح عقبه می‌افتاد و درج دقایق حرکت وسط آفتاب وکیفیت ارتفاع درفصول اربعه ومقادیر ساعات ازآنجا معلوم میشد وشکل کرهٔ زمین در غایت دقت نظر بپـرداخت و بخشش ربع مسکون براقالیم سبع وطول ایام وعرض بلد وارتفاع قطب‌شمالی درمواضع وصورت وضع واسامی بلدان وهیئت جزائر ودریاها روشن ومبرهن گـردانید چنانکه گوئی کتاب مسالك وممالك ازنسخهٔ حواشی آن فراهم آورده اند وزیج

حسابی بنام پادشاه تصنیف کرد وچند جدول و نکات حسابی که در دیگر زیجات متقدمان چون کوشیاروفاخروعلائی وشاهی‌وغیرها موجود نبود در افزود ...

مؤید الدین عرضی درکتابی که در شرح آلات رصدی مراغه نوشته است درمقدمه چنین میگوید :

. . . متقدمین آنچه آلات رصدی ساخته بودند یا محکم نبودویا ظرافت نداشت وبواسطهٔ سوء هیئت ساختن‌آن‌مشکل بود لذا از اغلب‌آنهـا صرف نظر کردیم عده‌ئی که‌خوب‌بودانتخاب‌شدو بعضی‌دیگر که‌ناقص‌بودتکمیل گردیدما بقی‌از مخترعات خود ما است . بطوریکه از آن کتاب استفاده میشودادوات مشروحه زیرراهیئت‌علمیه رصد خانه مراغه اختراع نموده اند :

۱– ربع که پیشینیان لبنه میگفته اند : این آلت از ربع دایره و عضاده تشکیل گشته وبا آن میل‌کلی وابعاد کواکب وعرض بلد را رصدی‌نمودند و بر سطح دیوار شمالی وجنوبی نصب شده بود این آلت کاملتر ازلبنه است‌که از مخترعات‌بطلمیوس میباشد

۲–ذات‌الحلق: این آلت از پنج حلقه‌ساخته شده بود باین ترتیب الف–دائرهٔ معدل‌النهار که بزمین نصب شده بود.

ب–دائرهٔ معدل‌النهار.ج–دائره منطقة‌البروج . د–دائره عرض .هـ–دائره میل. واین‌آلت ازذات‌الحلق‌ششگانهٔ بطلمیوس‌ونه‌حلقه‌شاون‌اسکندرانی‌جامعتر بوده‌است

۳–ذات‌الجیب والسمت که‌برای تعیین ارتفاع درجهات مختلف بکاربرده میشد

٤–ذات‌الجیوب‌والسهم که برای جهات یابی ساخته شده‌بود.

٥–ذات‌الربعین.

٦–ذات‌الاسطوانتین.

۷– دائرهٔ شمسیه که باآن سمت کواکب معلوم میشد .

هیئت علمیه رصد خانه

عدهٔ زیادی از ریاضی دانان و علمای هیئت در رصد خانه مراغه شرکت کردند ولی سرآمدآنهاچهار نفربود که دانشمند طوسی در مقدمه زیج ایلخانی از آن ها اسم برده و چنین میگوید . «... من بنده کمترین نصیر که از طوسم بولایت ملحدان افتاده‌بودم از آنجا بیرون آورد ورصد ستارکان فرمودوحکمائی که رصد میدانستند چون مؤیدالدین عرضی بدمشق بود و فخرالدین مراغی که بموصل بود و فخرالدین اخلاطی که بتفلیس بود ونجم الدین دبیران که‌بقزوین بود از آن ولایتها بطلبید وزمین مراغه را رصد اختیار کردند و به آن بندگی مشغول شدند ... »

شرح مختصری از زندگانی این چهار نفر و سه نفر دیگر که در امررصد کمك موثری کرده‌اند ودر درجهٔ دوم اهمیت قرار دارند در اینجا آورده میشود

۱ - مؤیدالدین بن برمك بن مبارك عرضی دمشقی : این دانشمند درعلم هندسه و آلات رصدی سر آمد اقران بوده است و از حکمت و فلسفه نیز بهرهٔ کافی داشته در دمشق از ندمـاء ملك منصور پادشاه حمص و نجم الدین لبودی وزیر او بوده است و برای این پادشاه یك آلت رصدی ساخته بود موسوم بآله کامله که با آن تعیین ارتفاع و جهات میشد .

برای شرکت در امر رصد بامر مولا که از دمشق احضار شد کتابی در شرح آلات رصدی مراغه نوشته ودر اول آن از مقام علمی و ملکات فاضلهٔ محقق طوسی ستوده است دانشمند طوسی هم در اول کتاب بقاءالنفس که بناً بخواهش مؤیدالدین تالیف نموده است از او تمجید بسیار کرده است . دیگر از تألیفات او رساله ایست در کیفیت ساختن کرهٔ کامل . این دانشمند درمراغه بسال ٦٦٤ بمرض ناگهانی درگذشت .

۲ - نجم الدین علی بن عمربن علی قزوینی معروف بکاتبی و دبیران از علمای ریاضی ورصد و از حکما و فقهای شافعیه بوده دو کتاب معروف داردیکی حکمة العین در فلسفه و دیگری شمسیه در علم منطق که بنام خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان جوینی نگاشته است . و تاکنون از کتب درسی طلاب علوم دینیه محسوب میشود . کاتبی در قزوین تدریس میکرده و دانشمندان بزرگی مانند قطب الدین شیرازی در مجلس درس او حاضر می شدند . این دانشمند در سال ٦٥٧ در گذشت .

۳ - فخرالدین ابواللبث محمدبن عبدالملك بن ابی الحارث بن سهیم مراغی

این دانشمند در علم هندسه و هیئت یدطولائی داشته بسیاری از کتب ریاضی را بخط خودش استنساخ نموده همیشه مایل بوده وقت خود رابکتابت ومطالعه مصروف دارد و کمتر با مردم معاشرت میکرد هر موقع از کار علمی خستگی احساس میکرده درباغ شخصی خودش تفرج می نمود و گاهی بفلاحت مشغول می شد ولادت این دانشمند در سال ٥٧٣ ووفاتش در سال ٥٦٧ در شهر اصفهـان اتفاق افتاده است .

٤ - فخرالدین اخلاطی شرح حال این دانشمند در کتب رجال وتراجم احوال بدست نیامد فقط ابن فوطی ترجمه حـال دانشمندی را بشرح زیر آورده است در کتاب مجمع الاداب فی معجم الاسماء والالقاب که منطبق بااین بزرگواری باشد عین ترجمه اینست:

فخرالدین ابوالرضا حیدربن ابی طالب محمدبن احمدبن حسن بن آهنگر یهودشتی یا (رویدشتی)

یکی ازعلماء هیئت علمیه پنج نفری میباشد که درسال ٦٥٧ زمان پادشاهی هولاکو در امر رصد مراغه همکاری نمودند و رئیس آنها نصیرالدین طوسی بود چهار نفر دیگر فخرالدین اخلاطی - فخرالدین مراغی - مویدالدین عرضی نجم-

الدین قزوینی بودند که برحسب انتخاب خواجهٔ طوسی این چهارنفر باعدهٔ دیگر بامر هولاکو از شهر ها احضار شدند

فخرالدین در علم اصول و ادب و طب نیز دانـا بود و مدتی امورقضائی تفلیسی با توابع برحسب تقاضای خودش باوتفویض شد وبصحبت شیخ اوحدالدین کرمـانی نائل آمد و بدست او خرقهٔ تصوف پوشید .

تردید از اینجا ناشی میشود که ابن فوطی این دانشمند را یهودشتی یـا رویدشتی که از توابع اصفهان میباشد معرفی میکند درصورتیکه فخرالدین که در امر رصد مراغه شرکت داشته باخلاطی معروف است .

ممکن است زادگاه او رویدشت بوده ولی نشو و نمایش درخلاطیه باشد از این جهت بـاخلاطی معروف شده چنانکه اصل خواجهٔ طوسی از جهرود ساوه بوده وچون درشهر طوس بزرك شده ازاینرو بخواجهٔ طوسی معروف شده است

٥ - قطب الدین ابوالثنا محمودبن ضیاءالدین مسعودبن مصلح کازرونی

این دانشمند از خاندان علم وفضل بود پدر وعم او شغل طبابت داشتند خود او نیز در اوائل حال مدت ده سال در بیمارستان شیراز بجای پدر طبابت کرده و بطوریکه در اول کتاب شرح کلیات قانون میگوید نفس او ابـا داشته از اینکه بحدود معلومات متداول طبی که از پدر یـاد گرفته بود اکتفـا بکند و خواست بدرجه عالی و مقام رفیع این فن نائل آید از اینرو مدتی نزد دو نفر از اطباء حـاذق آن ناحیه بفراگرفتن مشکلات قانون و تکمیل علم طب اشتغال ورزید ولی آن هـا هم نتوانستند چنانکه شاید و باید دقائق علم پزشکی را روشن کنند تا اینکه در سـال ٦٥٨ بقول خودش به شهرعلم و کعبهٔ حکمت یعنی آستانهٔ قدس استاد عالیمقام خواجه نصیرالدین طوسی مشرف شده و برخی از مشکلات کتاب قانون را آن دانشمند برای او حل کرد

بعلاوه علوم ریاضی را نیز از آن بزرگوار یادگرفت و علم منطق رااز نجم الدین کاتبی قزوینی و علم هیئت واشکال هندسی را از مویدالدین عرضی فرا گرفته و جمیع کتب درسی را بخط خودش نوشت بعد بسیرافاق وانفس پرداخته بیلاد خراسان و عراق عرب و عراق عجم و مصر مسافرت نمود و از دانشمندان هر کشوری دقائق فنون عصر خود را یاد گرفت مخصوصـا علم طب را در مصر تکمیل کرد و در سال ٦٨٢ شروع بشرح کلیات قانون بوعلی نمود مدتی شغل قضائی مردم باوتفویض شد ودرشهر سیواس اقامت کرد .

در سال ٦٨١ علامهٔ شیرازی که قـاضی سیواس بود از جانب احمد بن هولاکو که پس از فوت برادرش بسلطنت رسیده و دین اسلام را پذیرفته بود با عده‌ئی بسفارت مصر فرستاده شدتا تشرف او را بدین اسلام بملك منصور قلاون پادشاه مصر اعلام داشته و برای برقراری صلح بین مسلمین و تاتار مذاکره نماید

از آنجمله شرح حکمته الاشراق- ترجمه تحریر اقلیدس- شرح کلیات قانون نهایة الادراك - تحفه شاهی - مصباح المفتاح درة التاج تاکنون مورد توجه علمای اسلامی قرار گرفته است

ولادت این دانشمند در سال ۶۳۰ بوده و وفاتش در سال ۷۱۰ در شهر تبریز اتفاق افتاده است . این رباعی را در فوت علامهٔ شیرازی مادهٔ تاریخ گفته اند .

بازمی کردچرخ کج رفتار — وزمه روزه آه از آن باری
ذال و یا رفته از که هجرت — رفت در پرده قطب شیرازی

۶ – محی‌الدین مغربی - این دانشمند در علوم ریاضی وهندسی وکارهای رصدی اطلاع کافی داشته است علت آمدن او بمراغه بطوری که خودش برای ابن عبری در شهر مراغه نقل کرده و او در کتاب مختصر الدول آورده چنین بوده است .

ابن عبری گوید محی‌الدین گفت در بیست وچهارم شوال سال ۶۵۸ خدمت ملك ناصر پادشاه دمشق بودم و با هم صحبت میکردیم ناگهان یکی از سرات لشگر مغول با پنجاه نفر وارد شد ملك ناصر بیرون رفت و بآن ها تکلیف کرد از اسب پائین آمده و داخل خیمه شوند امیرآن ها امتناع ورزید و گفت ایلخان فرموده امروز روز شادی ما میباشد و از امرا دعوت شده و دستور فرموده شما هم بابرادر وفرزندان خودتان دراین جشن شرکت بکنید

ملك ناصر با بیست نفر از خویشان خود سوار شده‌در مصاحبت آن امیر رفتند و پس از یکساعت بیست نفر دیگر از مامورین مغول رسیدند و گفتند بجز فراشها و غلامان بقیه مردم نیز بیایند .

محی‌الدین گفت ماهم سوارشده بهمراه آن بیست نفر رفتیم

تمام این عده را بردند در وسط درهٔ عمیقی که کوههای اطراف آن سر بر آسمان کشیده بود واز اسب پائین آورده دستهای همه‌را از پشت بستند وقتیکه من این اوضاع را دیدم فریاد زدم من منجم هستم و حرکات ستارکان می شناسم حرفی دارم باید در پیشگاه سلطان عرضه بدارم چون اینسخن را شنیدند مرا از آن ها جدا کردند .

ملك ناصر و اتباع او را کشتند کسی از آنها نجات نیافت مگر پسران ملك ناصر که اسیر کردند سپس برگشتند بمسکن ملك ناصر و اتباع او هر کس باقی مانده بود کشتند و هرچه اموال داشتند غارت کردند بعد ما را بردندپیش هولاکو اوپسران ملك ناصر را نزدخود نگاه‌داشت وچون فهمید من درعلم‌هندسه وکارهای رصدی اطلاع دارم مرا بخدمت خواجه نصیرالدین طوسی فرستاد .

۷ – فریدالدین ابوالحسن علی‌بن حیدربن علی طوسی . این دانشمنددر علم حکمت وعرفان دست قوی داشته ودرکارهای رصدی بااطلاع بوده است

این هیئت پس از مدتی بدون اخذ نتیجه بازگشتند تألیفات علامهٔ شیرازی‌درریاضی وحکمت وطب حائز اهمیت میباشد وهمیشه مطمح نظردانشمندان بوده‌است « بقیه درصفحه بعد »

این عکس بدیع تاریخی ساختمان قرن هفتم هجری (تقریبا هفتصد سال قبل) میباشد که ازکاشی معرق ساخته شده‌و درجلوی خواجه سه‌عدد اسطرلاب‌ودر حاشیه او برج‌حمل ،ثور، جوزاالخ نقاشی شده‌است .این‌عکس اثراستادان‌معروف ایرانی‌است که روی‌پارچه‌ای قیمتی نقاشی‌شده واداره مجلهٔ‌چهره‌نما از یکی از مغازه‌های مصر بدست آورده و در شماره ۲۱ سال ۲۸ هجری مجلهٔ چهره نما گذارده شده‌که ما آن را ازمجلهٔ مزبور کلیشه نموده‌و در این شماره از نظر خوانندگان محترم میگذرانیم

در سال ٦٥٧ بمراغه آمده وقتیکه شروع بساختن رصد خانه شد نظر باینکه کار آمد ومورد اعتماد محقق طوسی بود کارهای مهمی باو رجوع میشد . پس از فوت دانشمند طوسی در سال ٦٨٠ به بغداد آمده مدتی در خدمت فرزندش اصیل الدین بسر برده بعد باصفهان مسافرت کرده در آنجا ساکن شد این دانشمنددر روز عیدفطر سال٦٩٩ در شهر اصفهان در گذشت

بزرگانیکه رصدخانهٔ مراغه‌را بازدید کرده اند

نظر باهمیتیکه تأسیس رصدخانه در محافل علمی آنعصر پیدا کرده بود دانشمندان از نقاط دوردست برای بازدید رصد خانه بمراغه مسافرت میکردند . ابن فوطی مورخ شهیر عراقی کتابی داشته بنام من قصد الرصد یامن صعدالرصد مشتمل بر تراجم احوال دانشمندانیکه از رصدخانه مراغه دیدن نموده و در دفتر مخصوص ابن فوطی مطلبی بعنوان یاد بود نوشته اند

متأسفانه کتاب مزبور از بین رفته فقط در کتاب مجمع الاداب فی معجم-الاسماء والالقاب که قسمتی از این کتاب در کتابخانه ظاهریه شام بخط خودمؤلف موجود است ابن فوطی در تراجم احوال بعضی از بزرگان اشاره میکند که برای بازدید رصدخانه مسافرت کرده بود ومن در کتاب من قصدالرصد شرح حال او را نوشته و نیز کتبی در کتاب فوات الوفیات مشاهدات یکنفر را از رصدخانه‌مراغه بطور تفصیل بیان میکند و در اینجا به‌ترجمهٔحال بعضی ازآنها اکتفا میشود .

۱ ــ علم الدین اسمعیل بن علی‌بن نبیعبدالله الاقساسی از خاندان علوی بوده فقه را نزد نجم الدین ابو القاسم جعفربن سعیدعلی تحصیل کرده و از تاریخ ورجال نیز آگاه بوده گاهی هم شعر میسروده . این دانشمند در شهر ربیع الاخر سال ٦٥٧ بمراغه رفته و رصدخانه مراغه را بازدید کرده است

۳ ــ قطب الدین ابو المظفر مبارزین مظفر الدین محمد ایجی از امرا و بزرگ زادگان فارسی بوده مدتی حکومت ایج و توابع را داشته ابن فوطی گوید در سال ٦٧٠ بمراغه آمد و از رصد خانه دیدن نموه جوانی بود خوش قیافه دررشته ادبیات کار میکردازاو در خواست نمودم در دفتر یاد بودکسانیکه از رصد خانه بازدید کرده اند مطلبی بنویسد بخط خودش نوشت

ساشکره شکرین لحاجة قضاها و شکرا انها لم تتاکد
قضا حاجتی سمحابها متیسراً فقال امر للصا لحات معود

۳ - ابن شاکر کتبی در کتاب فوات الوفیات می نویسد شمس‌الدین جزری شرح مسافرت دوست خودش حسن بن احمد حکیم را بمزاغه چنین نقل کرد

حسن‌بن احمد گفت مسافرت کردم بمراغه برای بازدید رصد خانه متولی رصدگاه را در خانهٔ خواجه نصیرالدین طوسی ملاقات کردم جوانی بود فاضل و ادیب و با اطلاع در علم نجوم با او برصد خانه‌رفتم مزید الدین عرضی‌و شمس‌الدین شیروانی و شیخ کمال الدین ایکی و حسام الدین شامی را در آنجا دیدم موید الدین عرضی بمن نقل کرد که محقق طوسی برای ساختمان برصد خانه چندان مال از هولاکو گرفت که احصاء آنرا غیر از خدا کسی نمیداند بعلاوه برای حکما ومعاونین وظائف ماهیانه برقرار ساخت ضمن بازدیداز قسمتهای‌مختلف رصد خانه آلات رصدی زیادی دیدم از جمله ذات الحلقی ساخته بودند شامل پنج دائره :

۱ ــ دائرهٔ نصف النهار که بزمین نصب شده بود ۲ - دائرهٔ معدل النهار ۳ - دائرهٔ منطقة البروج ٤ - دائرهٔ عرضی ٥ - دائرهٔ میل-دیگر دائرهٔشمسیه بود که با آن سمت کواکب معلوم میشد

زیج ایلخانی

خواجهٔ طوسی پس از اتمام رصد ستارگان نتیجه آنرا در کتابی بنام زیج ایلخانی بفارسی نوشت وآن مشتمل‌است برچهار مقاله :

مقالهٔ اول در تواریخ مقالهٔ دوم در سیر کواکب و مواضع آنها از ازحیث طول و عرض مقالهٔ سوم در اوقات مطالع مقالهٔ چهارم در بقیه‌اعمال نجوم شرحی بر این کتاب نوشته شد که بکشف الحقایق موسوم است .

میرزا غیاث الدین جمشید کاشانی کتابی بنام زیج خاقانی در تکملهٔ زیج ایلخانی نوشته است

علیشاه محمد قاسم معروف بعلاء منجم،مختصری از زیج ایلخانیه مشتمل بر دو اصل و چندین باب برای وزیر محمدبن احمد تبریزی تألیف‌نموده است

مؤلف مطارح الانظار می نویسد مورخین فرنگ در سال ۱۰٦۳ هجری در لندن جدول طول و عرض را از روی زیج ایلخانی ترجمه ونشر نموده‌اند

وفات خواجه نصیرالدین طوسی

دانشمند طوسی در سال ٦٧٢ با جمعی از علما ازمراغه ببغداد مسافرت کرد و بموقوفات سرکشی نمود و حقوق فقها و مدرسین و صوفیه را معین کرد وپس ازیکماه توقف اجل اورا درك کرد علاء الدین محمد جوینی صاحب دیوان و سایر بزرگان جنازهٔ او را تشییع نمودند و بر حسب وصیت ویرا در جوار امام موسی کاظم علیه السلام در سرداب مخصوصی که ناصر بالله خلیفهٔ عباسی برای خویش ترتیب داده بود ولی نصیب او نشده بود دفن کردند شعرا در